

فراسوی استراتژی:

اندیشه انتقادی و مطالعات امنیتی نوین*

دیوید موتیمر

مترجم: محمود عسگری

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال چهارم • شماره سوم • پاییز ۱۳۸۰ • شماره مسلسل ۱۳

مقدمه

مطالعات امنیت می‌تواند به منزله مطالعه تهدید، استفاده و کنترل نیروی نظام تعریف شود، شرایطی که استفاده از زور را محتمل‌تر می‌سازد، راههایی که استفاده از زور بر افراد، دولت‌ها و جوامع اثر می‌گذارد و سیاستهای خاصی که دولت‌ها بر حسب آمادگی برای ممانعت از درگیر شدن در جنگ می‌پذیرند و جستجو می‌نمایند. این تعریف مبتنی بر فهم سنتی از امنیت است؛ در دیدگاه سنتی منظور از «امنیت»، امنیت دولت بود که قدرت نظامی دولت‌های دیگر تهدیدگر آن به شمار می‌رفتند و از طرف دیگر قدرت نظامی دولت تهدید شده به دفاع از آن می‌پرداخت. هدف این نوشتار شناخت محدودیتهای فهمی از امنیت است که مطالعات استراتژیک آن را ترویج می‌کند. تعریف والت از مطالعات امنیتی که در قالب این فهم قرار دارد، در واقع بخشی از دفاع او از سنت مطالعات راهبردی در برابر فرهنگ‌واره‌ای^۱ است که این اندیشه آن را پدید آورده است. این نوشته‌ها با پرسشی بسیار ساده آغاز شد: امنیت چیست؟ در عین حال، وقتی پاسخ مطالعات راهبردی به این پرسش که امنیت را حمایت از دولت در برابر حمله نظامی می‌داند، پاسخی ناکارآمد به شمار می‌رود، پاسخ دادن به این پرسش ساده، بسیار پیچیده‌تر می‌شود. بنابراین بهتر است که این پرسش به بخشهای جزئی‌تری خرد و تجزیه گردد: امنیت «چه کسی» مورد نظر است؟ «چگونه» می‌توان این امنیت را تامین کرد؟ امنیت چگونه باید «مطالعه» شود؟ پیش از آزمون

* Source: *Contem Porary Security and Strategy*, Edited by Craig A. Snyder, London, Macmillany Press, 1999.

پاسخهای گوناگون که در متون معاصر درباره مطالعات امنیتی ارایه می‌شود، ما باید ابتدا به ریشه‌یابی این پرسشها بپردازیم: به عبارتی، این پرسشها به هنگام طرح، چگونه مطرح می‌شوند و چرا این گونه پاسخ داده می‌شوند؟

الف. فراسوی استراتژی: امنیت، نظریه انتقادی و پایان جنگ سرد

رویه‌های امنیتی جنگ سرد، هم سیاستهای راهبردی دولتها و هم خدمات علمی که از طریق مطالعات راهبردی به دست می‌آید، همگی تداوم کشمکش شرق و غرب را مسلم فرض می‌کرد. کن بوث^۱، متخصص پیشین و منتقد جدید، ویژگی امنیت را در مطالعات راهبردی، ناخوشایندتر از آن چه که والت به کار گرفته، مشخص می‌سازد:

«پرسشهای امنیتی رایج اینها بودند: آیا شوروی تهدیدی رو به گسترش است؛ توازن استراتژیک چیست؟ آیا به کارگیری یک سلاح خاص به ثبات کمک می‌کند؟ در آن دوره که به سیاست جهانی از طریق لوله موشک^۲ و توپخانه^۳ نگاه می‌شد، تسلیحات بیشترین سؤالات را مطرح و بیشترین پاسخها را ارایه کردند - چه در مورد جنگ‌افزارها، چه در مورد بستر و چه در مورد هزینه.»

با پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، پرسشهای مهم زیر به بحث درآمدند: با وجود در میان نبودن شوروی، چگونه تهدید این کشور می‌توانست همچنان وجود داشته باشد؟ بدون تهدید شوروی در یک جنگ سرد، توازن استراتژیک نیز مطرح نبوده و از این رو دلیلی برای به کارگیری تسلیحات برای حفظ ثبات وجود نداشت. علیرغم طرح و ارایه این پرسشهای کلیدی، پایان جنگ سرد امکان نگرش به سیاستهای جهانی از طریق لوله موشک یا توپخانه را از بین نبرده بلکه آن را کمی پذیرش ناپذیر ساخته است. این، مقدمه‌ای برای بدیل‌های مطالعات استراتژیک در خصوص بحث درباره امنیت ایجاد کرده و راه برای جدی گرفتن آنها گشوده است. برخی از چنین عقاید بدیلی، در طول جنگ سرد درباره مشکلات جستجوی امنیت در جنگ‌افزارها سخن گفته بودند. بعضی از این عقاید و استدلالها، پایه‌های حملات جدید به مطالعات استراتژیکی و پایه‌های توسعه مطالعات امنیتی را شکل داد و پرسشهایی در خصوص چیستی معنای امنیت ظهور یافت، که شاید مهم‌ترین دیدگاهها متعلق به باری بوزان بود. بوزان در کتاب مردم، دولتها و هراس، امنیت را به پنج بخش نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و

1. Ken Booth

2. Missile - tube

3. Gun - sight

زیست‌محیطی تفکیک می‌کند. رویکرد بخشی^۱ او به امنیت، مستقیماً متأثر از مفروضات نظامی مطالعات استراتژیک است. تهدید نظامی خارجی، به مثابه دغدغه امنیتی مطالعات استراتژیک، امروزه تنها یکی از پنج شکل تهدیدی است که دولت‌ها با آن مواجه‌اند. این عقیده که امنیت را می‌توان به صورت بخشی مدنظر قرار داد و اینکه امنیت نظامی بیش از این نمی‌تواند به مثابه تنها شکل امنیت در جهان معاصر به‌شمار رود، بسیاری از بازان‌دیشی‌ها در مفهوم امنیت را برانگیخته‌است. بوزان به کمک تعدادی از همکاران غالباً دانمارکی خود به توسعه این چشم‌انداز و آن چه که امروزه از آن به «مکتب کپنهاگ در مطالعات امنیتی»^۲ یاد می‌شود، ادامه داده‌است. علاوه بر تأثیر پذیری از مفروضات نظامی مطالعات استراتژیک، بوزان از تمرکز جهانی بر دولت به مثابه «هدف مرجع» متأثر شده‌است. هدف مرجع چیزی است که باید ایمن باشد؛ در مطالعات راهبردی هدف مرجع، دولت در نظر گرفته می‌شود. هر چند ممکن است تحلیلگران استراتژیک در نهایت بپذیرند که امنیت مردم مهم است ولی دولت تنها نهادی بود که می‌توانست امنیت را در یک محیط بین‌المللی هرج و مرج گونه فراهم نماید. بوزان با اظهار این نکته که روابط بین دولت‌ها و افراد پیچیده‌تر است این استدلال را رد می‌کند. از نظر وی امنیت افراد در برخی موارد به دولت وابسته است و در برخی موارد از ناحیه دولت تهدید می‌شود. او همچنین فرض مشترک مطالعات استراتژیک و حوزه گسترده‌تر روابط بین‌الملل را رد می‌کند که بر اساس آن دولت‌ها باید واحدهایی مشابه تلقی شوند. به نظر بوزان، بر حسب تهدیداتی که دولت‌ها با آنها مواجه‌اند و ظرفیتی که آنها برای واکنش به آن تهدیدها دارند، دولت‌ها باید به دولتهای قوی و ضعیف تقسیم شوند که معیار قوی یا ضعیف بودن دولت‌ها نیز انسجام سیاسی - اجتماعی آنها می‌باشد.

علیرغم به زیر سؤال رفتن دو عنصر اصلی مطالعات استراتژیک - تمرکز انحصاری‌اش بر بعد نظامی و دولت‌ها به مثابه مرجع امنیت - کار بوزان از فهم متعارف از امنیت فاصله چندانی نگرفت. بوزان همچنین پذیرفت که آنارشی، به مثابه مفهومی کلی در رهیافتهای واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل، محدودیتهای شدیدی را برای امنیت ایجاد کرده‌است، که نخستین آنها این است که دولت‌ها هدف مرجع اصلی امنیت هستند. علاوه بر این، بوزان می‌پذیرد که دولت‌ها در محیطی هرج و مرج گونه به سر می‌برند که در آن استفاده از زور همچنان ممکن است؛ از این‌رو علیرغم تحلیل بخشی امنیت، از نظر او امنیت نظامی همچنان برتر دارد.

ارتباط نزدیک بین کار بوزان در خصوص امنیت و فهم سنتی مطالعات استراتژیک دو اثر داشت: اول آن که این ارتباط اجازه درک کار او را به افرادی که در حیطه مطالعات راهبردی کار

می‌کنند، داد؛ در همان حال که اساساً به مثابه انتقادی از درون نیز دیده می‌شد. دومین اثر این بود که دیگران را برانگیخت با طرح این پرسشها که آیا دولتها هنوز می‌توانند هدف مرجع اساسی امنیت در نظر گرفته شوند یا نه؟ و آیا امنیت نظامی باید همچنان آن گونه که بوزان بحث کرد، اولویت داشته باشد؟ یا را فراتر بگذارند.

در دهه ۱۹۸۰ یک شکوفایی در اشکال جدید تئوری پردازی در مورد روابط بین‌الملل دیده شد. گروهی از افراد کوشیدند چشم‌اندازهای اقتصاد سیاسی مارکسیستی را در سیاستهای خارجی وارد سازند، برخی از مکتب فرانکفورت، تئوری انتقادی را برداشت کردند، برخی به تئوریهای جاری جامعه‌شناسی و برخی دیگر به رشته‌های گوناگون فلسفه فرانسه که عموماً پسا ساختارگرا^۱ نامیده می‌شوند، گرایش یافتند. نقطه مشترک این چشم‌انداز را که با دیدگاه مسلط بر مطالعات استراتژیکی همخوانی ندارد، رابرت کاکس بیان کرده: «تئوری معمولاً برای برخی افراد و برخی اهداف است.» از طرف دیگر تئوری به لحاظ سیاسی بی‌طرف نیست و تقریباً برخی طرحهای سیاسی را بر طرحهای دیگر برتری می‌دهد. به عبارتی این نظریه بر آن است که نظریه صرفاً یک انعکاس ساده از زندگی اجتماعی و سیاسی نیست، بلکه بخشی از چیزی است که زندگی را آن گونه که خودش هست می‌سازد. در این زمینه، واقع‌گرایی مطالعات استراتژیکی و دیدگاههای امنیتی آنها، توصیف ساده‌ای از روابط بین‌المللی نیستند، بلکه بخشی از چارچوب ایدئولوژیکی هستند که عملکرد روابط بین‌الملل را به شیوه‌ای که خودشان عمل می‌کنند می‌سازند. این شیوه‌های جدید تفکر درباره روابط بین‌الملل از یک سو، منبعی غنی برای محققانی که آرزوی پاسخگویی به معضله‌های مطرح شده در پایان جنگ سرد را داشتند، ایجاد کرد، از طرف دیگر محدودیتهای تحمیلی مطالعات استراتژیکی را نیز نمی‌پذیرفت.

ب. از مطالعات استراتژیکی تا مطالعه امنیت

بازاندیشی در مورد امنیت در برخی سطوح و به شیوه‌های مختلف در حال وقوع است. این تنها راه درست^۲ برای جایگزینی مطالعات راهبردی مهم با واقع‌گرایی نیست؛ در واقع رهیافت مطالعات راهبردی هنوز از قدرت تبیین خوبی برخوردار بوده و منتقدان به طور جدی این احتمال را که بازاندیشی تنها راه موجود است، رد می‌کنند. با این همه، سه پرسش نزدیک به هم وجود دارد که کمک می‌کند مضمونهای ناهمگون انتقادات از مطالعات استراتژیکی به یکدیگر نزدیک شوند: نخست آن که هدف مرجع امنیت چیست یا چه باید باشد؟ آیا ما باید به این نگرش که دولت و تنها

1. Post - Structural

2. Single Orthodoxy

دولت به مثابه هدف مرجع است ادامه دهیم یا باید مراجع دیگری برای مطالعه و عمل امنیتی تشخیص دهیم؟ نزدیکترین سؤال به این پرسش آن است که چگونه امنیت این مرجع تأمین شود؟ و سرانجام پرسشی که منتقدان بیان کردند آن است که ماهیت مطالعه امنیت چیست؟

۱. امنیت چه کسی باید تأمین شود؟

مطالعات استراتژیک با امنیت دولت سر و کار دارد. امنیت بر این ایده استوار گشته که دولت به مثابه دربردارنده امنیت، امنیت مردم را در درون مرزهایش تضمین می‌کند. تا زمانی که دولت امنیت دارد شهروندانش هم از امنیت برخوردارند؛ در حالی که نهایتاً باید دولت را مرجع اصلی امنیت تلقی کرد، بوزان به رابطه این مفروض و وضعیت شهروندان اشاره می‌کند. از نظر او هر شهروندی با تهدیدات بسیاری از مستقیم یا غیرمستقیم از دولت نشأت می‌گیرد، مواجه می‌شود. احتمال اخراج افراد غیر شهروند یک کشور، جوخه‌های مرگ^۱ دولتی (عموماً در آمریکای مرکزی و جنوبی)، اردوگاههای متمرکز نسل‌کشی در آلمان نازی و نمونه‌هایی از این دست هستند. اگر ما امنیت را امنیت دولت بینداریم، آن‌گاه نسبت به ناامنی افرادی که دولت تهدیدگر آنهاست، بی‌توجه می‌شویم. کن‌بوث این مضمون را به دست آورده و از فهمی بسیار متفاوت از امنیت سخن می‌راند که در آن مردم بیش از دولتها هدف مرجع امنیت هستند:

«معنای امنیت فقدان تهدیدات است. رهایی^۲، آزادی مردم (اعم از افراد و گروهها) از محدودیتهای انتخاب آزادانه است. جنگ و تهدید جنگ، همراه با فقر، آموزش اندک تشویش سیاسی^۳ و غیره از جمله این محدودیتهای به شمار می‌رود. امنیت و رهایی دو روی یک سکه هستند. رهایی، نه قدرت یا نظم، بلکه امنیت واقعی پدید می‌آورد؛ بنابراین رهایی، امنیت است.»

استدلال بوث بر این است که ما باید تفکر درباره امنیت را از مردم و نه از دولت آغاز کنیم. این بحث از این فرضیه مطالعات راهبردی نشأت گرفت که شهروندی افراد، امنیت می‌آفریند در حالی که برای نخستین بار به این حقیقت رسیدند که دولت در فراهم کردن امنیت برای همه شهروندان ناکام است و حتی برخی از آنها را تهدید نیز می‌کند. به هر حال ارتباط این بحث با یک دیدگاه سیاسی افراطی‌تر بیش از ارتباط با رئالیسم سیاسی است. ارتباط با سیاستهای منجی‌گرایانه^۴ - آزاد کردن بشر از محدودیتهایی که آنها را مورد سوء استفاده قرار می‌دهد - ارتباط با همه شاخه‌های تئوری سیاسی رادیکال از کارل مارکس تا میشل فوکو است. با این استدلال که به لحاظ

1. Death Squads
3. Political Oppression

2. Emancipation
4. Emancipatory Politics

نظری، امنیت به معنی رهایی است، بوث ایده دولت به مثابه هدف مرجع امنیت را رد می‌کند و از دید او هر «فرد» به روشنی یک بدیل محتمل می‌باشد. علاوه بر آن، «بشریت به مثابه یک کل»، «ملیتها»، «جوامع» و «جنسیتها» نیز از اهمیتی خاص برخوردارند. از سوی دیگر اگر تمرکز فقط بر روی انسان باشد، امنیت نیز محدود می‌شود، پس باید نگران امنیت کل سیاره زمین بود. هر یک از این موضوعات به مثابه هدف مرجع امنیت، مجموعه‌ای خاص از نگرانیهای امنیتی و در نتیجه روشهای مختلف دستیابی به امنیت را ایجاد می‌کند.

به منظور نشان دادن ظرفیت و مشکلات تلاش برای بازاندیشی در خصوص هدف مرجع امنیت، یکی از مراجع بدیل - جامعه به مثابه هدف مرجع امنیت - با جزئیات بیشتری توضیح داده می‌شود.

۲. امنیت اجتماعی^۱ و مکتب کپنهاک

باری بوزان به همراه چندتن از همکاران خود در کپنهاک (آل و یور، مورتون کلسترپ، پی‌یرلمیتر^۲) درباره امنیت اروپای پس از جنگ سرد، با نگرارش دو اثر، به کوششی برای توسعه مفاهیم بدیل امنیت دست زدند. در کتاب اول، مؤلفان نتیجه گرفتند که نگرانیهای امنیتی ایدئولوژیکی و نظامی سنتی اروپا در آینده از اهمیت کمتری برخوردار خواهد بود. نتیجه مهم این سلسله مباحث در کتاب دوم به دست آمد با این بحث که ایده امنیت اجتماعی ابزاری بسیار مؤثر برای فهم دستور کار جدید^۳ در اروپاست. آنها بحث کردند که:

«امنیت اجتماعی به توانایی جامعه برای حفظ ویژگی اساسی خود در برابر شرایط متحول و تهدیدات واقعی یا احتمالی مربوط است. به طور خاص این نوع امنیت درباره قابلیت حفظ شرایط قابل پذیرش داخلی برای تکامل الگوهای سنتی زبان، فرهنگ، مذهب و هویت ملی و رسوم است. در چارچوب این تعریف مشخص شدن زمانی که تهدیدی علیه امنیت اجتماعی وجود دارد، دشوار می‌گردد. امنیت اجتماعی در باب وضعیتی است که جوامع تهدیدی در مؤلفه‌های هویتی خود، احساس می‌کنند.»

آنها به جای دولت، جامعه را به مثابه هدف مرجع امنیت مطرح می‌کنند و در تعریف جامعه چنین می‌گویند:

«ما با پیروی از گیدنز جامعه را مجموعه‌ای از نهادهایی می‌دانیم که با احساسی از هویت

1. Societal Security

2. Ole Waever, Morten Kelstrup and Pierre Lemaitre

3. The New Security Agenda

مشترک عجیب باشد. جامعه از دیگر گروه‌های اجتماعی به سبب داشتن درجه بالایی از ثبات اجتماعی، یک تداوم میان نسلها و یک زیر ساختار مستحکم از هنجارها، ارزشها و «نهادهای»، متفاوت است.»

با بحث راجع به جوامع به مثابه هدف مرجع امنیت، ویور و همکارانش می‌توانند برخی از مسایل جاری در اروپا نظیر جنگ یوگسلاوی، پدیده مهاجرت و ... را تحت عنوان مباحث امنیتی تحلیل کنند.

از این تلاشها دو نتیجه مهم در خصوص بازاندیشی در امنیت گرفته می‌شود. اول آن که توجه‌ها را به ماهیت سیاسی مباحث امنیتی معطوف نمود؛ بدین معنی که تعریف هدف مرجع اصلی امنیت به لحاظ سیاسی بی‌طرفانه نیست. نتیجه دوم نشان دادن ماهیت محافظه کارانه^۱ اکثر مباحث امنیتی است. به عبارتی از آن جا که هدف در تحقق امنیت، حفاظت مرجع از تهدید می‌باشد، از این رو بقا و حفظ وضع موجود مرجع را مدنظر خواهد داشت.

۳. امنیت چگونه به دست می‌آید؟

تحول هدف مرجع امنیت، منابع و ماهیت تهدیدات و مآلاً راههای تامین امنیت را نیز دگرگون می‌سازد. چنان چه هدف مرجع امنیت، دولت در نظر گرفته شود، تهدیدات نظامی به مثابه منبع اصلی ناامنی تلقی شده و آمادگی نظامی نیز به نخستین ابزار تحقق امنیت مبدل می‌شود، چرا که در این چارچوب آمادگی نظامی شرط حتمی^۲ برقراری امنیت می‌باشد. برای نشان دادن این که چگونه تغییر هدف مرجع می‌تواند شیوه تامین امنیت را دگرگون کند، ماجرای اردوگاه صلح گرین‌هام کامن^۳ نمونه مناسبی می‌باشد. در سال ۱۹۸۱ تعدادی از زنان و مردان، یک کمپ اعتراض آمیزی در گرین‌هام کامن برک شایر که در آنجا ایالات متحده در صدد استقرار موشکهای کروز در یک پایگاه نظامی بود، بر پا کردند. این کمپ به سرعت گسترش یافت و تبدیل به محلی برای اعتراض به موشکهای کروز و به طور کلی به تسلیحات هسته‌ای شد، تا این که از اواخر دهه ۱۹۸۰ موشکهای کروز در قالب بخشی از فرآیند کنترل تسلیحات، برچیده شوند. این تجربه می‌تواند یک مشکل امنیتی به شمار رود، زیرا تسلیحات هسته‌ای را که از جمله اهداف اساسی مطالعات استراتژیکی است، دربرمی‌گیرد. در حالی که بسیاری از افرادی که در گرین‌هام کامن شرکت کرده بودند دارای دیدگاهها و تعاریف متفاوتی از امنیت بودند که همسو با آن تلاش نیز می‌کردند.

1. The Conservative Nature

2. Sine que non

3. Greenham Common Peace Camp

به عبارت دیگر چنان چه از چشم انداز مطالعات راهبردی به این موضوع نگریسته شود موشکهای کروز، امنیت مردم بریتانیا را از طریق حفظ تواناییهای بازدارندگی فراهم می‌کند در حالی که برای زنان گرین‌هام کامن - که تقریباً همه آنها شهروندان دولت بریتانیا بودند - موشکهای کروز و احتمال رخداد جنگ هسته‌ای، تهدید مستقیمی برای امنیت آنها و خانواده‌هایشان به شمار می‌رفت.

به نظر می‌رسد تحقیقات انجام شده در خصوص بعد زیست‌محیطی امنیت نیز به چارچوبهای سنتی آسیبی نمی‌رساند. از مهم‌ترین کارهای انجام شده در این عرصه می‌توان به بررسیهای توماس هامر دیکسون^۱ اشاره کرد. در مجموع استدلال او و همکارانش آن است که کمیابی منابع زیست‌محیطی، تهدیدی علیه امنیت است چرا که می‌تواند باعث افزایش خشونت شود. با این وجود، کار هامر دیکسون معضلی واقعی نسبت به فهم سنتی امنیت مطرح نمی‌کند بلکه عمدتاً در صدد بیان این نکته است که منابع تهدید جدیدی در جهان وجود دارد که دولت‌ها باید نسبت به آنها واکنش نشان دهند. از این رو، امنیت هم‌چنان با خشونت نظامی^۲ مربوط بوده و بدین معنی است که مرجع اصلی و اولیه امنیت، دولت است. به هر حال بحثهای افراطی‌تر از هامر دیکسون نیز در مورد امنیت زیست‌محیطی وجود دارد. این مباحث هدف مرجع امنیت را افراد می‌پندارند. اگر در بحث هامر دیکسون، تباهی محیط زیست به وسیله انسان موجب تهدید می‌شود در مورد اخیر، تفکیک بین انسان و محیط از بین رفته و هر دو عناصری از یک سیستم پیچیده به شمار می‌روند. به هر حال در هر دو مورد، خسارت به محیط زیست، تهدیدی برای امنیت می‌باشد.

به اعتقاد سیمون دالبی^۳ اگر امنیت بخواهد بر لحاظ اکولوژیکی قابل حفظ باشد، مستلزم یک نظم اجتماعی و سیاسی است که به منظور حفظ منابع و منافع بلندمدت همگان اقدام نموده و در آن تعادل درون / بین نسلی را مدنظر قرار دهد. البته در این جا ارتباطی بین امنیت و مباحث توسعه پایدار وجود دارد. تا زمانی که توسعه پایدار در قالب الگوهای کنونی فعالیتهای اقتصادی پیگیری شود، آینده محیط زیست نگران‌کننده به نظر می‌رسد. در مجموع الگوی سنتی به بقا و دوام سیستم اکولوژیکی بی‌اعتنا است.

با عنایت به این که مشکلات زیست‌محیطی از مرزهای ملی فراتر رفته، بنابراین دولت ناکارآمد به نظر می‌رسد. بر اساس آن چه دالبی می‌گوید این موضوع مستلزم تحول نظام اقتصاد جهانی بر اساس عدالت اجتماعی می‌باشد. این درک از امنیت و آن چه برای تحقق آن نیاز است، کاملاً با دیدگاه‌های مطالعات راهبردی در تفاوت است. اجماع نظری در خصوص این که محیط

1. Themas Homer- Dixon

2. Military Violence

3. Simon Dalby

زیست در قالب مباحث امنیتی مطرح شود، وجود ندارد. از چشم‌اندازی بسیار واقع‌بینانه، مارک لوی^۱ اخیراً این پرسش را مطرح کرده که آیا محیط زیست یک مسأله امنیت ملی است؟ او پاسخ می‌دهد:

«این ادعا که بسیاری از مسایل زیست محیطی خطرات امنیتی ایجاد کرده، درست است ولی از اهمیت کمتری برخوردار می‌باشد. برخی استدلال‌های بدون محتوا که ما را وادار می‌سازند مسایل زیست محیطی را موضوعات امنیتی در نظر بگیریم، احتمالاً به حاشیه رانده خواهند شد و امروزه ضرورت‌های مطرح شده در اواخر دهه ۱۹۸۰ وجود ندارد. اگر مسایل مورد نظر این نویسندگان آن طور که می‌گویند جدی است، بنابراین ضرورت چندانی برای فکر جدید نیست بلکه راه‌حلهای موثر نیاز است.»

در مجموع لوی با طرح خود نتایج کارهای داللی را رد می‌کند. به نظر او مسایل زیست محیطی، جدی هستند و شایسته راه‌حلهای جدی نیز می‌باشند، هر چند ضرورتی ندارد هر موضوعی، امنیتی باشد. پاسخ لوی، پرسشی اساسی در ضرورت بازاندیشی در مورد امنیت را مطرح کرده است.

۴. ویور و امنیتی کردن^۲

اُل ویور این پرسش را مطرح کرده است: به راستی چه چیزی برخی موضوعات را یک مسأله امنیتی می‌سازد؟ او پاسخ می‌دهد:

«در نامیدن یک رویداد معین به مثابه یک مشکل امنیتی، دولت می‌تواند حق خاصی را ادعا کند و عموماً مسایلی را دربرمی‌گیرد که در گام اول دولت و نخبگانش از آن به موضوعات امنیتی تعریف می‌کنند. در واقع صاحبان قدرت می‌توانند با استفاده از ابزار امنیتی کردن، قدرت اعمال سلطه و کنترل بر مسایل را به دست بیاورند.»

به عبارتی، هیچ مسأله‌ای ضرورتاً یک مشکل امنیتی نیست، اما چون می‌گویند آن موضوع یک مشکل امنیتی است، این مسأله، امنیتی شده است. در خصوص مفهوم امنیتی کردن ویور، دو پیامد خاص وجود دارد که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

یک. این که دولتها حق خاصی در نامیدن رویدادی خاص به مثابه یک مشکل امنیتی دارند، منجر به آن می‌شود که دولتها با مدنظر قرار دادن معیارهایی غیرعادی، هر تهدیدی را بر اساس آنها تعریف نمایند. حتی اگر این معیارها از نظر دیگر دولتها قابل پذیرش نباشد، در آنجا نیز حکومتها به دلیل امنیتی کردن مسایل، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرند. برای نمونه، اکثر دولتها

مجاز هستند به نام امنیت ملی، اطلاعات را از شهروندان خویش دریغ نمایند. این موضوع واقعیت دارد حتی در ایالات متحده علیرغم گستردگی قانون آزادی دسترسی مردم به اطلاعات دولتی^۱، حق ویژه دولت در این حوزه بسیار وسیع‌تر از آن قانون است. اغلب دولتهای دموکراتیک، حق به تعلیق درآوردن حقوق سیاسی و مدنی و بازداشت شهروندان بدون اتهام و نیز استفاده از نیروی نظامی در برابر مردم خود را به نام امنیت ملی، برای خود حفظ می‌کنند؛ اقداماتی که در شرایط عادی غیرقانونی و پذیرش ناپذیر است.

از سوی دیگر دولتها به نام امنیت ملی نسبت به منابع اجتماعی ادعاهایی را مطرح می‌سازند؛ تشکیل و حفظ نیروی نظامی، بخش عظیمی از منابع دولت را تحلیل می‌برد. در سراسر دهه ۱۹۸۰ هزینه‌های نظامی حدود ۲۰ درصد هزینه دولتهای جهانی محاسبه می‌شد. بنابراین یک توجیه در نامیدن موضوعی به مثابه یک مسأله امنیتی، استفاده از منابع اجتماعی است. از سوی دیگر باید دانست دولتها پس از امنیتی کردن مسایل به سوی نظامی کردن آنها گرایش می‌یابند. در این زمینه تجربه اخیر «جنگ مواد مخدر»^۲ در ایالات متحده سودمند است. آمریکا در سال ۱۹۹۰ قاچاق مواد مخدر را تهدیدی برای امنیت خود تشخیص داد و وارد جنگی شد که از بسیاری جهات، مشابه جنگهای دیگر بود.

تلاشهای انجام شده منجر به صدور حکمی گردید که بر اساس آن، ورود مواد مخدر تولید شده در خارج از آمریکا ممنوع اعلام شد و این دستور در شکل اقدامات پلیسی - نظامی و پارلمانی به اجرا درآورد. حتی بین نظامیان آمریکا و تولیدکنندگان کوکائین در آمریکای جنوبی برخورد نظامی نیز درگرفت.

به نظر ویور نباید حوزه امنیت را گسترش داد بلکه بیشتر باید موضوعات را غیرامنیتی نمود. در واقع تلاشها بیش از مطرح کردن مسایل و اهداف جدید، باید در زمینه جداسازی تدریجی مسایل از دستور کارهای امنیتی باشد. به تعبیری هدف باید تحدید روزافزون عرصه امنیت و در نهایت غیرنظامی کردن زندگی سیاسی^۳ باشد.

دو. اگر امنیت آن چیزی است که دولت یا گروههای مقتدر تعریف می‌کنند پس چگونه می‌توانیم آن را مطالعه کنیم؟ باید گفت که مطالعات راهبردی با این مشکل مواجه نیستند. از نظر آنها امنیت، حفظ دولتها در قبال تهدیدات خارجی است بنابراین باید پس از شناخت تهدیدات، راه‌حلهایی برای مواجهه با آنها ارایه نمود. به هر حال همراه با ماهیت و هدف مرجع امنیت، باید ماهیت مطالعه امنیت نیز مورد سؤال قرار گیرد.

1. Freedom Of Information Act

2. War On Drugs

3. The Demilitarization Of Political life.

۵. چگونه امنیت را مطالعه کنیم؟

مطالعات راهبردی که مبتنی بر واقع‌گرایی است فرض می‌کند که یک واقعیت اجتماعی عینی وجود دارد که ما می‌توانیم در خصوص آن تولید دانش نماییم. در مقابل منتقدان می‌گویند که این عینیت را نمی‌توان در مطالعه اجتماع به دست آورد؛ زیرا با موضوعات مطالعه اجتماعی نظیر افراد، گروه‌ها و نهادها، نمی‌توان همان رفتاری را که با موضوعات علوم طبیعی می‌شود، داشت.

ج. امنیت و علم

دیدگاه واقع‌گرایانه سنتی در آرزوی مطالعه امنیت به روش علمی علوم طبیعی می‌باشد. جان میشیمر^۱ این آرزو را آشکارا بیان می‌کند:

«مطالعه روابط بین‌الملل، نظیر دیگر علوم اجتماعی، هنوز شباهتی به علوم دقیقه ندارد. اغلب تئوریهای ما به قدر کافی آزمون نشده و شرایط برای اجرای آنها به سختی فراهم می‌گردد. به علاوه، پدیده‌های سیاسی بسیار پیچیده هستند و بدین دلیل پیش‌بینیهای دقیق سیاسی بدون ابزار تئوریک خیلی قوی ناممکن است. در نتیجه در اکثر پیش‌بینیهای سیاسی، برخی اشتباهات نیز وجود دارد. با این وجود علوم اجتماعی باید پیش‌بینیهایی در مورد رویدادهای حیاتی و برخی حوادث ارائه دهد. بنابراین جهان می‌تواند همچون آزمایشگاهی برای تصمیم‌گیری در مورد این که، کدام تئوریه‌ها بهتر سیاستهای بین‌المللی را توصیف و تبیین می‌نمایند، مورد استفاده قرار گیرد.»

در مجموع هدف علمی آنها توسعه فرضیه‌های قابل آزمایش است که می‌تواند در قوانین و تئوریه‌ها عمومیت یافته و آنها را به وسیله پیش‌بینی نتایج آزمایشها مورد آزمون قرار دهد. از آن جا که آنها نمی‌توانند آزمایشهای واقعی انجام دهند، از تنها آزمایشگاه خویش یعنی تاریخ استفاده می‌کنند. به هر حال فرضیات علمی باید از گفتمان سیاسی آگاه باشند. از سوی دیگر همان طور که کنت والتز^۲ می‌گوید، یک تئوری گرچه با جهانی که آن را تفسیر می‌کند، مرتبط است اما همواره از آن متمایز و جدا باقی می‌ماند. مارک نیوفلد^۳ معتقد است:

«فرضیه این عقیده، جداسازی عین از ذهن است. این فرض تمایز و جدایی یک جهان واقعی (عین) از ساختار تئوری علوم اجتماعی (ذهن) را مسلم می‌انگارد.»

تئوری پرداز سنتی امنیت، پیش‌بینی‌هایی درباره رفتار بازیگران می‌نماید. در واقع این موضوع که پیش‌بینیها با سیاست‌سازان ارتباط دارد بیش از آن که یک عبارت ساده باشد واقعیت است. به

1. John Meashimer

2. Kenneth Waltz

3. Mark Neufeld

بیان می‌رشمیر نه تنها تئوری‌هایی درباره تفاسیر دیگران وجود دارد بلکه این تئوریها می‌تواند نمایانگر آن تفاسیر باشد، تا بدین وسیله گفت‌وگو سیاسی را بیان کنند. گیدنز در جمله معروفی این موضوع را تحت عنوان هرمنوتیک دوگانه^۱ بیان کرده است:

«همه تحقیقات اجتماعی ضرورتاً دارای ابعاد فرهنگی، قوم‌شناختی و انسان‌شناسی می‌باشند. این تعبیر چیزی است که من هرمنوتیک دوگانه می‌خوانم و مشخصه علوم اجتماعی است. شرط ورود به این عرصه دانستن این نکته است که کدام بازیگران می‌دانند به چه سان به فعالیت روزمره خود در زندگی اجتماعی ادامه دهند. مفاهیمی که جامعه‌شناسان (یا دیگر اندیشه‌گران علوم اجتماعی) وضع می‌کنند مفاهیم درجه دومی هستند زیرا برخی قابلیت‌های مفهومی را در بازیگرانی که رفتارشان بررسی می‌شود، مفروض می‌گیرند. اما این ذات علوم اجتماعی است که این مفاهیم می‌تواند با تطبیق یافتن با حیات اجتماعی به مفاهیم درجه اول تبدیل شوند.»

در عرصه امنیت، شیوه و روشی که در آن تئوری‌های علوم اجتماعی می‌توانند به مثابه بخشی از جهانی باشند که آن را تفسیر می‌کنند، قابل مشاهده است. منطق بازدارندگی هسته‌ای^۲ به مثابه محور سیاست امنیت ملی آمریکا در دوران جنگ سرد، ساخته و پرداخته دانشمندان علوم اجتماعی بود. آنها مقولات بسیاری را که به واسطه آنها تصمیم‌سازان جهان را درک می‌کردند، پدید آوردند. در واقع فقط بعد از تحلیل اقلیت‌های تحلیل‌گران استراتژیکی بود که سیاست‌سازان می‌توانستند به جهان در قالب مقولاتی همچون «قابلیت انهدام قطعی»^۳، «آسیب‌پذیری نسبت به ضربه دوم»^۴ و «توانایی انهدام هدف سخت»^۵، بیان‌دیشند. البته باید دانست آنها تنها رفتارهایی را پیش‌بینی می‌کردند که در قالب مفاهیم خودشان قابل اجرا بود.

د. امنیت و ساختار اجتماعی

کیت کروزر^۶ و مایکل ویلیامز^۷ معتقدند بیش از آن که دولتها، گروهها و افراد را به مثابه موضوعاتی در نظر بگیریم که به طور عینی با جهان خارجی تهدیدات که به واسطه معمای امنیت^۸ ایجاد شده، مرتبط است؛ این رهیافتها بر فرآیندهایی که از طریق آن افراد، اجتماعات و تهدیدات به منزله «واقعیت‌های اجتماعی»، ساخته شده‌اند و تاثیر چنین ساختارهایی بر نگرانیهای امنیتی

1. The Double Hermeneutic

3. Assured Destruction Capabilities

5. Hard Target Kill Capabilities

7. Michael Williams

2. The Logic Of Nuclear Deterrence

4. Vulnerabilites to Second Strikes

6. Keith Krause

8. The Security Dilemma

تاکید دارد. نمونه آشکار چنین نگرانیهایی در بحث «امنیتی کردن» ال ویور مطرح شد. از سوی دیگر کارل کوهن معتقد است تسلیحات و استراتژی هسته‌ای نیز به گونه‌ای که کروز و ویلیامز بحث نموده‌اند، پدید آمده است. به اعتقاد او جهان استراتژی هسته‌ای، جهانی تحت سلطه مردان است. بدین معنی که تقریباً تمام کسانی که درباره استراتژی هسته‌ای در مطالعات استراتژیکی اندیشیده و مطلب نوشته‌اند، مرد بوده‌اند. در واقع کوهن بیان می‌کند تسلیحات و استراتژیهای هسته‌ای همچون یک واقعیت، به طور اجتماعی ساخته شده‌اند. او نه تنها راهبرد هسته‌ای را به شیوه‌ای تحلیل می‌کند که زبان به آن شکل می‌دهد بلکه او زبان را نیز از دیدگاهی فمینیستی به بررسی درمی‌آورد. به نظر او نه تنها استراتژیستها عمدتاً مرد هستند بلکه زبانی که آنها استفاده می‌کنند، تحت تاثیر یک تصور جنسیتی^۱ است. زبان بخشی از چیزی است که استراتژی سازی هسته‌ای را ممکن می‌سازد. اگر به خاطر اشکال زبانی که به استراتژیستها اجازه عناصر کلیدی عواقب جنگ هسته‌ای را می‌دهد، نبود، تفکر درباره چیزهای تصور ناپذیر غیرممکن بود. در حالی که کوهن بر جنگ و استراتژی هسته‌ای تمرکز دارد واقعیت آن است که مؤلفه‌های امنیت نظیر تهدیدات، هدف مرجع و ... همگی به واسطه شیوه‌ای که ما درباره آن عوامل می‌اندیشیم ممکن شده‌اند. در واقع به دلیل ماهیت به طور اجتماعی ساخته شده امنیت، ما باید امنیت را به شیوه‌ای مطالعه نماییم که گویا بخشی از جهان طبیعی به شمار می‌رود. مطالعه امنیت با این رهیافت دو پیامد مهم دارد:

۱- اگر همه عوامل اجتماعی مرتبط با مطالعه امنیت، «ساخته شده‌اند»، بدین معنی است که آنها امکان بر بازسازی را دارند، از سوی دیگر صرفاً به دلیل آن که امنیت امروز به شیوه خاصی درک و عمل می‌شود، بدین معنی نیست که امنیت همواره این گونه بوده و در آینده نیز به همین شکل باقی خواهد ماند. بنابراین تاریخ، آزمایشگاهی برای آزمون تئوریهای ما نیست بلکه بیشتر یک فرآیند فعال است. نتیجه این تفسیر آن است که بخشی از وظیفه مطالعه امنیتی، شکل دادن به آینده است. ریچارد واین جونز^۲ در این باره می‌گوید:

«در نهایت... تنها اقدامات سیاسی می‌تواند موجب یک نظم جهانی صلح‌آمیز، امن و عادلانه^۳ شود. علیرغم این که مطالعات امنیتی انتقادی می‌تواند به آن دسته از اقدامات سیاسی که هدفشان ایجاد امنیت واقعی از طریق رهایی است، کمک کند، نمی‌تواند جایگزینی برای آنها باشد. به هر حال مطالعات امنیتی انتقادی می‌تواند به آن دسته از اقدامات سیاسی که ممکن است رؤیای یک جهان مرکب از واحدهای دارای تعامل سودبخش را مشروعیت دهد یاری رساند.»

1. Sexual Imaginary

2. Richard Wyn Jones

3. A Peaceful, Secure and Just World Order

۲- هر نظریه‌ای اگر بخواهد به تفسیر اقدامات و رخداد‌های سیاسی بپردازد، باید بعضی از اشکال تعهد سیاسی را دارا باشد. همان‌گونه که پیشتر بحث شد تمام تئوریه‌ها در راستای برخی اهداف خاص می‌باشد. نکته مهم آن است که ماهیت سیاسی تئوری، در رهیافتهای انتقادی نیز به کار می‌رود. علیرغم تعهد آنها به بی‌طرفی، متخصصان مطالعات استراتژیکی ضرورتاً از یک موقعیت سیاسی حمایت می‌نمایند. سؤال این است که موقعیت چه کسی؟

مطالعات استراتژیکی فرض می‌کنند که دولت‌ها، تهدیدات و مهم‌تر از آن منافع، عینی هستند. استدلال درباره همه اشکال ساختار اجتماعی آن است که برخلاف دیدگاه مطالعات استراتژیکی، آنها در بسترهای تاریخی^۱ خاصی شکل گرفته‌اند. پیامد این گفته که منافع، طبیعی و عینی^۲ هستند در حالی که آنها در واقع ذهنی^۳ و ساخته شده‌اند، آن است که آن منافع از هر انتقادی به دو می‌باشند. انتقاد از دولت به خاطر داشتن برخی منافع که مطالعات استراتژیکی به دولت نسبت داده‌اند، همانند آن است که زمین را به دلیل داشتن جاذبه مورد انتقاد قرار دهیم، هرچند که این انتقادات ممکن ولی بی‌معنی است.

نتیجه‌گیری

بحث این‌گونه آغاز شد که بازاندیشی در مورد استراتژی و امنیت بین‌المللی می‌تواند بر حسب این سه پرسش کلیدی صورت بگیرد: امنیت چه کسی مهم است؟ چگونه می‌توان امنیت را تامین کرد؟ امنیت چگونه باید مطالعه شود؟ موضوعاتی که علم سیاست درباره آنها بحث می‌کند فراوان می‌باشد اما شاید اصلی‌ترین موضوع آن قدرت است. برای تشخیص شخص یا چیزی به منزله هدف مرجع امنیت، باید آن را برجسته کرد.

دولت - با تسلط بر منابع و تحمیل معیارهای غیرعادی به شهروندان - با ادعای تأمین امنیت ملی قدرت زیادی به دست می‌آورد. مطرح شدن بدیل‌هایی در برابر دولت به مثابه هدف مرجع امنیت، معضلی در برابر فهم سنتی امنیت برشمرده می‌شود. از این‌رو نتیجه‌گیری ویور در مورد غیرامنیتی کردن زندگی اجتماعی را نمی‌توان پذیرفت. زیرا این نگرانی وجود دارد که چنین اقدامی، تمام حوزه امنیت را به نظامیان واگذار نموده و قدرتی را که نظامیان در جوامع ما اعمال می‌کنند و نیز ادعای آنها نسبت به منابع جامعه را تقویت نماید. در مقابل پیشنهاد می‌شود که گزینه‌هایی در برابر دولت به مثابه هدف امنیت و نیروی نظامی به مثابه ابزار کسب امنیت بررسی شود تا مدعایی را درباره این منابع و احتمالاً به همین سان درباره دعای نیروی نظامی مطرح کنیم.

1. Historical contexts

2. Objective

3. Subjective